

"ال کلاسیکو" و زوال سنت در فوتبال باشگاهی اسپانیا:

دیدگاه‌هایی درباره‌ی الگوهای متغیر هویت فرهنگی

جیم ابراین

در فصل‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۰ و ۲۰۱۲-۲۰۱۱، رئال مادرید و بارسلون ۱۱ بار با یکدیگر روبرو شدند؛ رقابت میان این دو تیم در فاصله‌ی ۱۶ آوریل تا ۳ مه ۲۰۱۱ به اوج خود رسید زیرا در کمتر از سه هفته چهار بار در لیگ برتر فوتبال اسپانیا،^۲ جام اعلیحضرت فلیپه‌ی ششم^۳ و لیگ قهرمانان اروپا با یکدیگر بازی کردند. این امر نمونه‌ای از زیاده‌روی مصرفی پست‌مدرن و همچون نمایشی جهانی است که جدال مورینیو و گواردیولا، رونالدو و مسی، مادرید و بارسلون، و اسپانیا و کاتالونیا^۴ را به عنوان جلوه‌ها و نمادهای ذات فوتبال اسپانیا در اوایل قرن بیست و یکم به مخاطبان رسانه‌های جهانی ارائه می‌کرد. پیشتازی رئال مادرید و بارسلون در رقابت‌های بین‌المللی، همراه با قهرمانی تیم ملی اسپانیا در جام ملت‌های اروپا (۲۰۰۸ و ۲۰۱۲) و جام جهانی (۲۰۱۰) به لطف درخشش بازیکنان این دو تیم، به‌ویژه بارسلون، و سبک بازی مبتنی بر به‌هم‌پیوستگی شدید بازیکنان، بحث تازه‌ای را پیرامون قومیت و هویت فرهنگی و رابطه‌ی آنها با فوتبال به راه‌انداخته و پرسش‌های جدیدی را درباره‌ی شعائر و ارزش‌های سنتی این بازی، که بازتاب هویت‌های منطقه‌ای و ملی در اسپانیا است، مطرح کرده به‌گونه‌ای که به نظر می‌رسد فرایند هویت‌سازی بی‌پایان است و هویت‌های اسپانیایی و کاتالان تا ابد نامشخص و مناقشه‌انگیز خواهند بود. پوشش گسترده‌ی رویارویی‌های این دو تیم توسط رسانه‌های دنیا و فریفتگی هواداران فوتبال در سراسر جهان توسط نبوغ مسی، رونالدو، مورینیو و گواردیولا نشان می‌دهد که این رقابت به مظهر فوتبال اسپانیایی بدل شده و اختلاف‌های سیاسی و فرهنگی میان اسپانیا و کاتالونیا بر سر تعریف "کاتالان مداری" و "اسپانیایی بودن" را در کانون مسائل مربوط به قومیت و هویت در عرصه‌ی مناظره‌آمیز اسپانیا قرار داده است. این مقاله به قدرت فوتبال برای بازنمایی و تحریف فرهنگی می‌پردازد و سازه‌های سیاسی و فرهنگی متغیر "ال کلاسیکو" را بررسی می‌کند.

^۱ آنچه در ادامه می‌آید، ترجمه‌ی گزیده‌هایی از مقاله‌ی زیر است:

Jim O'Brien (2013) "El Clasico' and the Demise of Tradition in Spanish Club Football: Perspectives on Shifting Patterns of Cultural Identity", *Soccer & Society*, vol.14, no.3: 315-330.

جیم ابراین مدرس ارشد روزنامه نگاری در دانشگاه ساوتهمپتون سلنت در بریتانیا است. او کتابی درباره‌ی فوتبال، سیاست و رسانه در اسپانیا نوشته است.

^۲ La Liga

^۳ Copa Del Rey

^۴ ناحیه‌ای خودمختار در شمال شرقی اسپانیا که دارای چهار استان و مرکز بارسلون است. این ناحیه بیش از ۷.۵ میلیون نفر جمعیت دارد و ۲۰ درصد از تولید ناخالص داخلی اسپانیا در آن صورت می‌گیرد. در سال‌های اخیر گرایش‌های جدایی‌طلبانه در این ناحیه افزایش یافته است.

ابتدا باید دید که ورود فوتبال به اسپانیا و توسعه‌اش در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم چه تأثیری بر تنش‌های موجود میان بارسلون و مادرید، کاتالونیا و اسپانیا داشت. تأسیس باشگاه‌های فوتبال بارسلون (۱۸۹۹) و رئال مادرید (۱۹۰۲) به سرعت فوتبال را نماینده‌ی محل، زبان، طبقه و فرهنگ کرد. هر چند رشد این بازی تدریجی بود اما از همان آغاز، محور بارسلون-مادرید چنان در میان دیگر عوامل گسترده‌تر اجتماعی-اقتصادی جای گرفت که فوتبال در باسک،^۵ آندلس^۶ و گالیسیا^۷ هم به دغدغه‌های اجتماعی-اقتصادی گره خورد. فوتبال اسپانیایی نماد رقابت میان مرکز و پیرامون و ضعف نهادها و هویت‌های ملی بود. جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶-۱۹۳۹) و دوران طولانی دیکتاتوری فرانکو (۱۹۳۹-۱۹۷۵) رقابت میان این دو باشگاه را شدت بخشید و به پیدایش دو هویت قومی و فرهنگی متمایز انجامید. رئال مادرید به مظهر اسپانیای متحد و تجزیه‌ناپذیر فرانکو و بارسلون به عامل و نماد کاتالان‌مداری تبدیل شدند. افزون بر این، به ویژه در سال‌های پایانی حکومت فرانکو، این دو باشگاه به عرصه‌ی رویارویی سیاسی بدل شدند؛ در آن دوران، طرفداری از باشگاه بارسلون یکی از معدود راه‌های ابراز مخالفت با فرانکو بود. به ویژه در کاتالونیا و در ایالت باسک، فوتبال تجلی پارادوکس‌ها، پیچیدگی‌ها و تنش میان آمال سرکوب شده‌ی خودمختاری و جدایی بود و در عین حال برای حصول پیرامون ملت همگون از آن استفاده و سوء استفاده می‌شد. در این دوران، بازی‌های میان رئال مادرید و بارسلون به تلویح و تصریح حاکی از این پارادوکس‌ها بود.

پس از مرگ فرانکو فوتبال نقشی محوری در گذار اسپانیا به دموکراسی در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۸۲ داشت. در این سال‌های سرشار از بی‌ثباتی، فوتبال از یک سو نماد سنت و استمرار، و کانون انسجام و هویت ملی، و از سوی دیگر پیشگام تغییر و پیدایش اسپانیایی چندملیتی شامل جوامع خودمختار منطقه‌ای بود. قانون اساسی سال ۱۹۷۸ راه را برای چنین اسپانیایی هموار کرد. موفقیت تیم‌های فوتبال اتلتیک بلبائو، بارسلون و رئال سوسیداد در اوایل دهه ۱۹۸۰ بازتاب این رنسانس زبان، فرهنگ و هویت منطقه‌ای، و حاکی از برچیده شدن وحدت تک‌فرهنگی تحمیلی دوران فرانکو بود. در این دوره‌ی گذار، با طرح مجدد سؤالات دشوار مربوط به قومیت و هویت، بار دیگر معلوم شد که هویت ملی در اسپانیا بسیار شکننده و پیچیده است.

تغییر و تحول در رسانه‌ها پس از رهایی از قید و بندهای دوران فرانکو بُعد منطقه‌ای اسپانیا را تقویت کرد و به آن مشروعیت بخشید، امری که پیامدهای مهمی برای رسانه‌ای شدن فوتبال داشت. با بلوغ اسپانیای دموکراتیک، نه تنها رقابت رئال مادرید و بارسلون از "ال‌داریبی" به "ال‌کلاسیکو" تغییر نام یافت بلکه تقارن رئال مادرید، مرکزگرایی و فرانکو از میان رفت و چارچوب‌های ثابت مرکز-پیرامون جای خود را به مجموعه‌ی سیالی از

^۵ ناحیه‌ای خودمختار در دامنه‌ی غربی کوه‌های پیرنه در مرز اسپانیا و فرانسه که از سه استان تشکیل شده و مرکزش بیتوریا است. این ناحیه بیش از ۲ میلیون نفر جمعیت دارد. به رغم اعطای خودمختاری به این ناحیه پس از پایان دیکتاتوری فرانکو، جدایی طلبان باسک، از جمله گروه مسلح مارکسیستی "اتا"، خواهان تأسیس کشوری مستقلند.

^۶ یکی از هفده ناحیه‌ی خودمختار اسپانیا که هشت استان دارد و مرکزش سویل است. این ناحیه ۸.۵ میلیون نفر جمعیت دارد و مسلمانان حدود ۸۰۰ سال در قرون وسطا بر آن حکومت کردند.

^۷ ناحیه‌ای خودمختار با حدود ۲.۸ میلیون نفر جمعیت در مرز اسپانیا و پرتغال که از چهار استان تشکیل شده و مرکزش سانتیاگو دکمپوستلا و زبان رایج در آن گالیسی است.

سازه‌های فرهنگی داد. با افزایش موفقیت بارسلون در مقایسه با رئال مادرید، رابطه‌ی میان بازنمایی‌های فرهنگی و قومی آنها پیچیده‌تر شده است. از سال ۱۹۸۲، با افزایش خودمختاری کاتالونیا و تقویت هویت فرهنگی و سیاسی‌اش تیم فوتبال بارسلون به تدریج به مظهر طبیعی خود کاتالونیا بدل شده به گونه‌ای که ۹ بازیکن از ۱۱ بازیکنی که در فوریه‌ی ۲۰۱۲ در برابر والنسیا به میدان رفتند در آکادمی محلی بارسلون پرورش یافته بودند. برای هواداران فوتبال در سراسر جهان، تیم فوتبال بارسلون عامل و نماد کاتالونیا به شمار می‌رود، در حالی که موقعیت رئال مادرید به عنوان نماد اسپانیا و اسپانیایی بودن تضعیف شده است. برخلاف بارسلون، تعداد بسیار اندکی از بازیکنان رئال مادرید محصول آکادمی فوتبال این باشگاهند. در همین حال، رئال مادرید بیش از پیش خود را به عنوان قطب مقابل بارسلون و مادرید را به عنوان قطب مقابل کاتالونیا تعریف کرده است. "ال‌کلاسیکو" دیگر جزء ذاتی مجموعه‌ای از سازه‌های فرهنگی اسپانیا محور نیست بلکه به عرصه‌ای برای رقابت قومیت‌ها بدل شده که در آن جهانی شدن، رسانه‌های جهانی و بافتار متغیر اسپانیا و فوتبالش بر رقابت این دو تیم تأثیر می‌گذارند. به نظر می‌رسد که تمرکز بر رقابت این دو تیم به ضرر فوتبال باشگاهی اسپانیا بوده است. هر چند هنوز پژوهاکی از گذشته به گوش می‌رسد و نوستالژی و فولکلور همچنان نقش مهمی در فوتبال و رسانه‌ای شدنش دارند اما رقابت این دو تیم از هر نظر با سال ۱۹۰۲ تفاوت دارد. سیاست، بازیکنان، هواداران و رسانه‌ها به تدریج این رقابت را از امری محلی به نمایشی باشکوه و جهانی تبدیل کرده‌اند.

رقابت تاریخی

رقابت فوتبالی ۱۱۰ ساله‌ی بارسلونا و رئال مادرید در منازعه‌ی سیاسی و فرهنگی دیرینه‌ی کاتالونیا و کاستیل ریشه دارد. در اواخر قرن نوزدهم، این کشمکش در بستر تغییرات مهم اجتماعی-اقتصادی، به ویژه صنعتی شدن و شهرسازی، در ایالت باسک و کاتالونیا صورت گرفت و بلبائو و بارسلون مرکز این فرایندها بودند. دهه‌ی ۱۸۹۰ اهمیت حیاتی داشت و سال ۱۸۹۸ به "سال فاجعه" برای مادرید و کاستیل ملقب شد زیرا واگذاری کوبا، پورتوریکو، فیلیپین و گوام به آمریکا نشانه‌ی پایان امپراتوری استعماری اسپانیا و از دست رفتن جایگاه "اسپانیای قدیمی" به عنوان مرکز دنیای اسپانیایی زبان بود. در همین دهه بود که طبقه‌ی متوسط بالای کاتالونیا امید خود به اسپانیا را از دست دادند و به ملی‌گرایی ناحیه‌ای روی آوردند. این دوران که به "رنسانس" شهرت یافت، شاهد شکوفایی تدریجی ایالت باسک، کاتالونیا و گالیسیا و رهایی آنها از چند قرن سرکوب و انقیاد بود. در بارسلون، در هر دو سپهر فرهنگی و سیاسی، حس جدیدی از هویت قومی به وجود آمد و به آرزوی استقلال و خودگردانی پر و بال داد.

فوتبال در چنین شرایطی وارد بارسلونا شد؛ تأسیس باشگاه فوتبال بارسلون در سال ۱۸۹۹ توسط یک تاجر سوئیس مهاجر حاکی از علاقه‌ی طبقه‌ی متوسط به مدرنیسم بود. این باشگاه به سرعت به پاسدار و مرجع کاتالان‌مداری بدل شد و افرادی با گرایش‌های سیاسی گوناگون و از طبقات اجتماعی مختلف به صف هوادارانش پیوستند. از همان آغاز، این باشگاه به عرصه‌ای برای مخالفت با مواضع فرهنگی و سیاسی مادرید تبدیل شد، امری که سرانجام در سال ۱۹۶۸ در شعار رئیس وقت این باشگاه تجلی یافت که بارسلون را چیزی "بیش از یک باشگاه" خواند. تأسیس باشگاه فوتبال اسپانیول در سال ۱۹۰۰، که در ظاهر پاسخ طبقه‌ی کارگر به طبقه‌ی متوسط کاتالونیا بود، موقعیت فوتبال به عنوان آئینه‌ای برای بازتاب پیچیدگی‌های سازه‌های قومیتی را

تثبیت کرد. در نتیجه، در خودِ بارسلونا سنت‌های متمایزی شکل گرفت که براساس آن، به ویژه در دوران فرانکو، بارسلون مدافع کاتالونیا و مخالف مرکز، و اسپانیول مدافع مادرید و مرکز به شمار می‌رفت. بنابراین، دغدغه‌های سیاسی و فرهنگی به فوتبال شکل داد، فوتبالی که نمایانگر تنش‌های محلی و منطقه‌ای و همچنین تنش‌های مرکز-پیرامون بود.

در مادرید، فوتبال به آهستگی توسعه یافت. آنجا هم فوتبال وارداتی بود، اما واردکنندگان تنها انگلیسی‌ها نبودند بلکه اهالی دیگر نقاط اسپانیا هم در این امر شریک بودند. در سال ۱۹۰۲ دو دگراندیش کاتالونیایی باشگاه فوتبال مادرید را تأسیس کردند، باشگاهی که نماد طبقه‌ی متوسط بود و در سال ۱۹۲۰ با مُهر تأیید آلفونسو سیزدهم پادشاه اسپانیا به رئال مادرید تغییر نام داد. دیگر باشگاه این شهر، اتلتیکو مادرید، که نماد طبقه‌ی کارگر بود، در سال ۱۹۰۳ توسط گروهی از دانشجویان باسکی که در مادرید درس می‌خواندند، تأسیس شد. این امر حاکی از پیشتازی بلبائو و بارسلونا به عنوان مراکز سنتی فوتبال در اسپانیا است که باعث شدند فوتبال به آئینه‌ی تمام‌نمای سیاست، فرهنگ، طبقه و قومیت در اسپانیا بدل شود.

نخستین رویارویی‌های بارسلون و رئال مادرید همچون دیگر رقابت‌های فوتبال اسپانیا در دهه‌های آغازین قرن بیستم، رویدادی محلی، ناحیه‌ای، آماتوری، با پوشش خبری ناچیز و تماشاگران اندک بود. با وجود این، در حالی که مادرید به سختی می‌کوشید تا فوتبال را به مرکز ثقل هویتش بدل کند، تیم فوتبال بارسلون به عنوان نماد کاتالونیا تثبیت شده بود. هر چند تعداد بازی‌ها در این دوره‌ی اولیه کم بود اما رویدادهایی مثل اعتصاب عمومی ژوئیه‌ی ۱۹۰۹ در بارسلونا، که در پی استفاده از سرباز وظیفه‌های کاتالان در جنگ اسپانیا و مراکش رخ داد و به "هفته‌ی سوگناک" شهرت یافت، حاکی از طغیان بارسلونا علیه مرکزگرایی مادرید بود و تیم فوتبال بارسلون را به نماد اختلاف سیاسی و فرهنگی تبدیل کرد. در دهه‌ی ۱۹۲۰ هم آشوب‌های پراکنده‌ای بر اثر فوتبال رخ می‌داد که مهم‌ترین نمونه‌اش هو کردن سرود ملی اسپانیا پیش از شروع مسابقه‌ای در استادیوم اختصاصی بارسلون در سال ۱۹۲۵ بود. در واکنش به این امر، رژیم دیکتاتوری ژنرال پریمو دو ریورا این استادیوم را ۶ ماه تعطیل کرد که بر اثر آن باشگاه بارسلون در معرض ورشکستگی قرار گرفت. ایجاد لیگ ملی فوتبال در سال ۱۹۲۸ چارچوبی منظم و حرفه‌ای برای این رقابت سیاسی و فرهنگی فراهم آورد و به سنتی مشروعیت داد که فوتبال باشگاهی را به کانون عشق اسپانیایی به فوتبال تبدیل کرد.

در دهه‌ی ۱۹۲۰ نخستین ستاره‌ها ظهور کردند و توجه مطبوعات به بازی‌ها و بازیکنان افزایش یافت. در نتیجه، فوتبال بیش از پیش در معرض انظار عمومی قرار گرفت و جایگاه باشگاه‌های فوتبال بارسلون و رئال مادرید به عنوان نمادهای هویت فرهنگی تقویت شد. افزون بر این، با درغلتیدن اسپانیا از نظام سلطنتی به دیکتاتوری و نزدیک شدن جنگ داخلی، فوتبال بیش از پیش سیاسی و رقابت میان باشگاه‌ها شدیدتر از قبل شد. ترور رئیس باشگاه فوتبال بارسلون در حومه‌ی مادرید در اوت ۱۹۳۶ او را برای نسل‌های بعدی به شهید و نماد پایدار هویت و مظلومیت کاتالونیا و شاهی بر توحش فاشیست‌های مادریدی بدل کرد. دوران طولانی دیکتاتوری فرانکو باعث شد تا کاتالان‌مداری از کلیشه‌های تاریخی تقدیرگرایی و قربانی‌پنداری تأثیرپذیرد و ابرهای تیره‌ی ظلم و ستم و بدبینی بر بارسلونا سایه افکند. در فاصله‌ی دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۶۰ رژیم فرانکو با دخل و تصرف فزاینده در فوتبال آن را به نمایی عامه‌پسند برای مشروعیت دادن به خود و ایجاد حس اسپانیایی بودن

و هویت ملی تبدیل کرد. در این دوران، رئال مادرید به تیم فرانکو، و نماد مادرید، مادریدی‌ها و اسپانیای متحد کاتولیک بدل شد. موفقیت چشمگیر این تیم در کسب پنج عنوان قهرمانی در جام باشگاه‌های اروپا از سال ۱۹۵۶ تا سال ۱۹۶۰، که با شکست ۳-۷ اینتراخت فرانکفورت در برابر چشمان حیرت‌زده‌ی بینندگان تلویزیون به اوج خود رسید، نام رئال مادرید را در عرصه‌ی بین‌المللی بر سر زبان‌ها انداخت. بی‌تردید، اعتبار بین‌المللی رئال مادرید به سود رژیم فرانکو بود و باعث شد که برتری این تیم نشانه‌ی استیلای رژیم فرانکو به شمار رود.

در دوران فرانکو، جام پادشاهی به جام ژنرال تغییر نام یافت، زبان کاستیلی یا همان گویش رایج در شمال و مرکز اسپانیا به تنها زبان رسمی تبدیل شد و دولت مرکزی کنترل فوتبال را در دست گرفت. اداره‌ی باشگاه‌ها در نواحی بالقوه در دسرفرین به دست نشانندگان رژیم و آگذار و فوتبال به کاتالیزور ملی‌گرایی تبدیل شد. در نظر رئال مادرید، بارسلون دشمنی لازم برای تحکیم سلطه و مشروعیت مرکز بود. به نظر بارسلون، به ویژه پس از بنای ورزشگاه نوکمپ در سال ۱۹۵۷ به عنوان محلی برای به رخ کشیدن هویت متمایز خود، این باشگاه تنها ابزار قانونی ابراز هویت قومی و فرهنگی کاتالونیا و مخالفت با فاشیسم بود. در این شرایط، به نظر کاتالان‌ها، سنگین‌ترین شکست بارسلون (۱-۱۱) در جام ژنرال سال ۱۹۴۳، انتقال دی استفانو به رئال مادرید در سال ۱۹۵۳ و رسوایی گوروچتا در سال ۱۹۷۰^۸ از جمله نشانه‌های مداخله‌ی رژیم به سود رئال مادرید بود. علاوه بر این، افزایش شدید تعداد تماشاگران در دهه‌ی ۱۹۵۰، همراه با رسانه‌ای شدن تدریجی فوتبال، باعث شد تا این بازی به یکی از سرگرمی‌های فرهنگی‌ای بدل شود که فکر مردم را از واقعیت‌های سخت ریاضت اقتصادی منحرف می‌کرد.

نقش رسانه‌ها

رسانه‌ها با تمرکز بر قومیت به تقابل این دو باشگاه دامن می‌زدند؛ روزنامه‌ی مارکا از بدو تأسیس خود در سال ۱۹۳۸ به سخنگوی رئال مادرید و رژیم فرانکو بدل شد، در حالی که ال موندو دپورتیوو، روزنامه‌ای با سابقه که از سال ۱۹۰۶ منتشر می‌شد، از بارسلونا و کاتالونیا حمایت می‌کرد. در دوران فرانکو تلویزیون به شدت کنترل می‌شد و کارکردش ارائه‌ی تصویری جذاب از فرانکو و رژیم او و آفرینش کلیشه‌های فرهنگی‌ای بود که به نظر رژیم به ایجاد هویت ملی کمک می‌کرد. با گسترش مالکیت تلویزیون در دهه‌ی ۱۹۶۰، شبکه‌ی اول تلویزیون ملی اسپانیا شب‌به‌شب‌ها به پخش مسابقه‌ی زنده‌ی فوتبال، معمولاً بازی رئال مادرید، و گاو‌بازی می‌پرداخت. جالب این که مشهورترین ماتادور آن دوره، مانوئل بنیتز پرز (ملقب به "قرطبه‌ای") هم طرفدار رئال مادرید بود. این انگاره‌های ملی‌گرایی با تقویت سلطه‌ی مادرید از بهره‌برداری جنبش‌های جدایی طلبانه در باسک و کاتالونیا از تلویزیون برای ترویج هویت‌های قومی متمایز جلوگیری می‌کرد. در دوران فرانکو، فوتبال در عمل تنها عرصه‌ی عمومی‌ای بود که نواحی گوناگون اسپانیا، از سویل تا بیلبائو، از والنسیا تا ویگو، و از مادرید تا بارسلونا می‌توانستند در ساختار منسجم یک لیگ ملی، قومیت‌های متمایز خود را حفظ و ابراز کنند. این امر همچون

^۸ داور بازی مرحله‌ی یک چهارم نهایی جام ژنرال سال ۱۹۷۰ که پس از خطای یکی از بازیکنان بارسلون که سه متر بیرون از محوطه‌ی جریمه رخ داد، یک پنالتی به رئال مادرید تقدیم کرد.

سوپاپ اطمینانی بود که به تداوم سلطه‌ی مرکز، به ویژه پس از افزایش فعالیت‌های خشونت‌آمیز جدایی‌طلبان باسک در سال‌های پایانی رژیم فرانکو، یاری می‌رساند.

گذار به دموکراسی در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۸۲ به بحثی پرشور دامن زد. از یک سو، "فراموشی جمعی" در عمل به دشمنان پیشین اجازه داد تا برای ایجاد اسپانیای دموکراتیک با یکدیگر همکاری کنند؛ از سوی دیگر، اختلافات سیاسی شدید پیرامون قانون ثبت خاطره (۲۰۰۷) به سرباز کردن زخم‌های برجای مانده از گذشته‌ی دردناک کشور انجامید و به اجماع پس از سال ۱۹۷۸ پایان داد. در دوران گذار، فوتبال هم از تغییرات گسترده‌ی جامعه‌ی اسپانیا مصون نماند؛ به نظر برخی از پژوهشگران، فوتبال نقش مهمی در این روند داشت زیرا علاوه بر تعریف و انعکاس ناحیه‌گرایی احیاشده به ترویج شیوه‌های دموکراتیک در ساختارهای سازمانی خود باشگاه‌ها پرداخت به گونه‌ای که در سال‌های پایانی رژیم فرانکو و در دوران گذار، انتخاب رئیس باشگاه بارسلون و دیگر مقام‌های ارشد با رأی عمومی انجام می‌شد. پس از دوران فرانکو، نخستین رویارویی بارسلونا و رئال مادرید در نوکمپ در دسامبر ۱۹۷۵ شاهد اولین حضور گسترده‌ی پرچم‌های کاتالونیا در محلی عمومی پس از پایان جنگ داخلی بود. پیش از شروع داری رئال سوسیداد و اتلتیک بلبائو در سن سباستین در سال ۱۹۷۶ کاپیتان‌های هر دو تیم پرچم باسک را به زمین بازی بردند، در حالی که چند ماه پیش از آن تصور چنین کاری به ذهن هیچ کسی خطور نمی‌کرد.

قانون اساسی سال ۱۹۷۸ مشروعیت جوامع دیرپای ایالت باسک، کاتالونیا و گالیسیا را به رسمیت شناخت. تمرکززدایی از قدرت سیاسی و فرهنگی باعث شد تا سؤالات مربوط به قومیت و هویت دوباره مطرح شود. توسعه‌ی تلویزیون ناحیه‌ای در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ امکانات جدیدی را در اختیار فرهنگ‌ها و زبان‌های گوناگون قرار داد. موفقیت تیم‌های فوتبال بارسلون، رئال سوسیداد و اتلتیک بلبائو نماد این تغییر قدرت و بازگشت به سنت بود. در واقع، قهرمانی اتلتیک بلبائو در لالیگا و کوپا دل ری در سال ۱۹۸۴ در فرهنگ باسک جاودانه شده است. از سال ۱۹۸۲، با انتخاب دولتی سوسیالیست و عضویت اسپانیا در اتحادیه‌ی اروپا، مسائل مربوط به قومیت و هویت همواره دستخوش مناقشه‌های سیاسی بوده است. تا مدتی، فوتبال نماد این سیالیت بود زیرا قدرت از باسک و کاتالونیای احیا شده‌ی اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ به مادرید سوسیالیست انتقال یافت و رئال مادرید، که اکثر بازیکنانش محلی بودند، پنج سال متوالی از ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۰ قهرمان لالیگا شد. این امر حاکی از تجدید اعتماد به نفس و نوزایی فرهنگی پایتختی سرزنده بود؛ در نتیجه، محور بارسلونا-رئال مادرید در بستر جدید دموکراسی جای گرفت. در آن دوران، مناقشه‌ی مرکز-پیرامون بیشتر فرهنگی بود تا سیاسی و فوتبال همچنان نقش مهمی در انعکاس یا شکل دادن به هویت‌های ملی/ناحیه‌ای داشت.

با وجود این، سوءظن‌های دیرینه و میراث گذشته بر این تصاویر نوظهور اسپانیای جدید سایه افکنده بود. در دهه‌ی ۱۹۹۰، تغییرات مهم در خود فوتبال و به ویژه رسانه‌ای شدنش به ورود کنشگران تازه‌ای انجامید که این امر بحث درباره‌ی قومیت در اسپانیا را پیچیده‌تر کرد و رقابت سیاسی و فرهنگی رئال مادرید و بارسلونا را به شدت متأثر ساخت. از دهه‌ی ۱۹۹۰ تمرکززدایی تدریجی از قدرت به گونه‌ای بوده که اکنون جوامع دیرپا بخش عمده‌ای از سیاستگذاری‌های خود را به طور مستقل انجام می‌دهند. در نتیجه، تیم فوتبال بارسلون در داخل و خارج از کاتالونیا بیش از پیش به نماد و نماینده‌ی فرهنگی و سیاسی کاتالان‌مداری بدل شده است. تغییرات در

خود فوتبال و هوادارانش، رسانه‌ای شدن، فن‌آوری‌های جدید و جهانی‌شدن سریع، همگی به پیشبرد این روند در اسپانیای دموکراتیک عضو اتحادیه‌ی اروپا یاری رسانده‌اند. این ترکیب پیچیده به ایجاد تصورات جدیدی از قومیت انجامیده و هر باشگاهی مسیر متفاوتی را برای آمیزش فرهنگ عامه، فوتبال، سنت و جهانی‌شدن در پیش گرفته است.

بوسمن

تصویب قانون بوسمن در سال ۱۹۹۵ بر نقش فوتبال در ترویج هویت‌های ناحیه‌ای و ملی در اروپا به شدت تأثیر گذاشت. پیش از آن، غیر از یکی دو مورد استثنائی نظیر پوشکاش در رئال مادرید و کوبالا در بارسلون در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، اکثر بازیکنان تیم‌های باشگاهی اسپانیا، اسپانیایی و اقلیتی از آنها اهل مستعمرات پیشین اسپانیا در آمریکای مرکزی و جنوبی بودند که این امر انسجام فرهنگی شعائر محلی، ناحیه‌ای و ملی فوتبال در این کشور را حفظ می‌کرد. البته دولت گاه و بی‌گاه در این روند به سود رئال مادرید و به ضرر بارسلونا دخالت می‌کرد؛ جنجال طولانی بر سر انتقال یوهان کرایف از آژاکس آمستردام به بارسلونا در سال ۱۹۷۴، در واپسین روزهای رژیم فرانکو که همچنان در پی تداوم سلطه‌ی فرهنگی بود، گواه این امر است. اتلتیک بلبائو از بدو تأسیس در سال ۱۸۹۸ تنها از بازیکنان محلی پرورش یافته در آکادمی فوتبال خود استفاده می‌کرد تا یکپارچگی قومی و خودگردانی فرهنگی و سیاسی را ترویج کند.

قانون بوسمن این وضعیت را دیگرگون ساخت و راه را برای مهاجرت بازیکنان و ظهور دلان، در اروپا و در بازار جهانی، هموار کرد. در نتیجه، ورود تعداد انبوهی از بازیکنان خارجی به لالیگا نگرش‌های موجود به قومیت را تغییر داد. در مورد بارسلونا، این امر کاتالان‌مداری را تداوم بخشید زیرا "غیرخودی‌ها" حساسیت‌ها، ارزش‌ها و شعائر باشگاه را، به ویژه به واسطه‌ی حضور خود کرویف، فراگرفتند، کرویفی که بازیکن و سرمربی این باشگاه بوده، تبعه‌ی کاتالونیا شده و اکنون مربی تیم ملی کاتالونیا است. در پی انتقاد از حضور چشمگیر هلندی‌ها در بارسلونای دوران لویی فن خال در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، این باشگاه در سال‌های اخیر، به ویژه در دوران پِپ گواردیولا (۲۰۱۲-۲۰۰۸)، به تدریج کاتالان‌مدارتر شده و اکثر بازیکنان اصلی‌اش را کسانی تشکیل می‌دهند که در آکادمی محلی این باشگاه پرورش یافته‌اند. تأکید بر نمادها و شعائر کاتالونایی و تداوم مادریدستیزی، همسانی فرهنگی را تقویت کرده و مخالفت با مرکزگرایی در استادیوم نوکمپ همچنان یکی از جلوه‌های ملی‌گرایی کاتالان است.

از سوی دیگر، رئال مادرید با استفاده از قانون بوسمن، انبوهی از ستارگانی نظیر زیدان، روبرتو کارلوس، بکام، فیگو، بنزما، اوزیل، و رونالدو را به خدمت گرفته تا بتواند به برتری بارسلونا در عرصه‌های داخلی و خارجی پایان دهد. در نتیجه، غرور مادریدی‌ها بیش از پیش جریحه‌دار شده زیرا راثول آخرین شمایل فرهنگی و فوتبالی این باشگاه بوده است. جذب اکثر ستاره‌های فوتبال جهان توسط بارسلونا و رئال مادرید به تدریج جذابیت رقابت‌های ناحیه‌ای و فرهنگی در فوتبال اسپانیا را از بین برده و دیگر تیم‌ها را به ناظران حاشیه‌ای ابرنمایش جهانی "ال‌کلاسیکو" تقلیل داده است.

آزادسازی رسانه‌های اسپانیا در دهه‌ی ۱۹۸۰ به کشمکش دائمی باشگاه‌ها، رسانه‌ها، مقام‌های دولتی و مسئولان باشگاه‌ها بر سر حق پخش زنده‌ی بازی‌ها انجامیده است. جدیدترین نمونه‌ی این امر، اعتصاب اکثر باشگاه‌های لالیگا بود که شروع فصل ۲۰۱۲-۲۰۱۱ را به تأخیر انداخت، اتفاقی که ممکن است هر سال تکرار شود. از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، شیوه‌های گوناگون پرداخت حق اشتراک برای تماشا‌ی بازی‌ها رواج یافته که هر یک بازتاب نگرش سیاسی متفاوتی است. برای مثال، دولت آرنار طرفدار تمام‌عیار بازار آزاد بود، در حالی که دولت عوام‌گرای زاپاترو تعداد محدودی از بازی‌ها را به طور رایگان از شبکه‌ی شش پخش می‌کرد. ابتدا حق پخش همه‌ی بازی‌های لالیگا یکجا واگذار می‌شد اما پس از مدتی بزرگترین باشگاه‌ها، از جمله بارسلونا و رئال مادرید، خواهان عقد قراردادهای جداگانه‌ای برای واگذاری حق پخش بازی‌های خود شدند. اخیراً پیشنهاد شده که دوباره به نظام مبتنی بر واگذاری حق پخش همه‌ی بازی‌ها بازگردند. این امر نه تنها حاکی از بی‌ثباتی بازار آزاد بلکه نشانه‌ی اشباع در مصرف فوتبال است. گل تی‌وی، کانال پلوس، شبکه‌ی شش، تلویزیون ناحیه‌ای، و شبکه‌های اختصاصی رئال مادرید و بارسلونا شبانه‌روز سرگرم غوغاسالاری رسانه‌ای و پوشش اخبار فوتبالند. قدرت تلویزیون در شکل دادن، تعریف و تقویت هویت‌های فرهنگی و قومی و دخل و تصرف در بقایای نوستالژیک فرهنگ عامه، سازه‌های فرهنگی رقابت این دو باشگاه را تغییر داده است.

افزون بر این، از اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ این دو باشگاه به مارک‌هایی جهانی بدل شده‌اند و به فرایند کالایی شدن فرهنگی شتاب بخشیده‌اند. برای مثال، تصمیم مناقشه‌انگیز بارسلونا به عقد قرارداد با بنیاد قطر به عنوان حامی مالی پیراهن این تیم به معنای گسست از نمادگرایی سنتی و تغییر نقش و نگار پیراهن این تیم بود. استفاده از فن‌آوری‌های ارتباطی برای تبلیغ این باشگاه‌ها به زبان‌های گوناگون نشان می‌دهد که برنابو یا نوکمپ دیگر اماکن محلی، ناحیه‌ای یا حتی ملی رقابت بر سر هویت نیستند بلکه به کانون توجه هواداران جهانی و گردشگری فوتبالی بدل شده‌اند. پخش بازی‌های لالیگا برای بینندگان تلویزیونی در سراسر جهان، جهانی شدن فوتبال اسپانیایی را تقویت کرده است. در دوران تلویزیون‌های سیاه و سفید دهه‌ی ۱۹۶۰، بازی‌های بارسلونا و رئال مادرید به ندرت از شبکه‌های تلویزیونی دیگر کشورها پخش می‌شد اما اکنون می‌توان همه‌ی بازی‌های آنها را به طور زنده از طریق شبکه‌هایی نظیر اسکای تماشا کرد. پوشش خبری این بازی‌ها در وبسایت‌ها، وبلاگ‌ها و مطبوعات سراسر جهان هم بی‌وقفه ادامه دارد. این امر نه تنها به افسون‌زدایی از این نمایش باشکوه تلویزیونی انجامیده بلکه تمایز قومیت‌ها را در سپهر رسانه‌ای همگون جهانی از بین برده است.

از سوی دیگر، حضور مخاطبان جهانی باعث جلب توجه به جلوه‌های افراطی‌تر استقلال و خودمختاری کاتالونیا شده است. برای مثال، در بازی بارسلونا و آرسنال در لیگ قهرمانان اروپا در سال ۲۰۱۰ روی پرچمی نوشته بودند "کاتالونیا اسپانیا نیست". اندکی بعد، خوان لاپرتته، رئیس وقت باشگاه بارسلونا فرصت را غنیمت شمرد و حزب استقلال طلب "دموکراسی کاتالونیایی" را تأسیس کرد. پوشش رسانه‌ای گسترده‌ی سخنان بارسلون‌ستیزانه‌ی موریینو نیز از همین مقوله است. آمیزه‌ای از بازاریابی جهانی و موفقیت خیره‌کننده‌ی بارسلون گواردیولا در کسب ۱۴ عنوان قهرمانی و تأمین اکثر بازیکنان تیم ملی، ارزش‌های این باشگاه را در عرصه‌ی جهانی رواج داده است. موفقیت چشمگیر آکادمی فوتبال بارسلونا، همراه با میراث غنی هنری و معماری این شهر باعث ایجاد حس اعتماد و انسجام فرهنگی شده، آن هم در شرایطی که اسپانیا گرفتار مشکلات شدید اقتصادی است. در

چنین شرایطی عجیب نیست که ائتلاف انتخاباتی کاتالونیایی "همگرایی و اتحاد" نقش مهمی در تمرکززدایی از قدرت داشته است. از این نظر، کاتالان‌مداری را می‌توان واکنشی به جهانی‌شدن و تأکید بر تفاوت و تمایز خود دانست.

لغو گاو‌بازی توسط مجلس کاتالونیا در سال ۲۰۱۰ و کاربرد روزمره‌ی زبان کاتالان در سپهر خصوصی و عمومی، حاکی از حس متمایزی از ملیتی جداگانه است. گروه‌های فشار شبه مستقلی نظیر "دپرتاس کاتالانس"^۹ خواهان تقویت هویت فرهنگی و دستیابی به استقلال از طریق ورزشند. تیم فوتبال بارسلونا در این فرایند نقشی حیاتی دارد زیرا در پی اجماع بر سر مجموعه‌ای از هویت‌های کاتالونیایی، رقابت سنتی سیاسی و طبقاتی این تیم و اسپانیول کاهش، و رقابت فوتبالی آنها افزایش یافته است. به اختصار می‌توان گفت جایگاه بارسلونا به عنوان نماد فرهنگی کاتالونیا بیش از پیش تثبیت شده است. بر عکس، در شرایطی که به نظر می‌رسد مادرید پایتختی مصنوعی و غیرطبیعی است، دیگر معلوم نیست که غیر از ستیز با بارسلونا و کاتالونیا، رئال مادرید نماد چیست. توافق و وحدت مصنوعی دوران فرانکو جایش را به تردید درباره‌ی ارزش‌های فرهنگی مادرید و رئال مادرید داده است. ورود انبوهی از ستارگان به این تیم از برتری فرد بر جمع خبر می‌دهد، امری که حاکی از تأثیر عمیق مصرف‌گرایی بر پیوند هویت و منزلت اجتماعی با بازار است. بر خلاف بارسلونا، رئال مادرید، به رغم هواداران پرشمارش در سراسر جهان، هنوز نتوانسته ارزش‌های سیاسی و فرهنگی مطلوبش را تعریف کند. این امر حاکی از جابه‌جایی قدرت فرهنگی از مرکز به پیرامون است. در این شرایط، تیم ملی اسپانیا هم بر خلاف مرکزگرایی گذشته، بر تنوع و تکثر ناشی از ناحیه‌گرایی تأکید می‌کند به گونه‌ای که هرچند در سال‌های اخیر، ستارگان بارسلونا نقطه‌ی قوت تیم ملی بوده‌اند اما شیوه‌ی گزینش بازیکنان تیم ملی احتمالاً غیرسیاسی‌ترین روش در کل تاریخ این تیم بوده است.

جهانی‌شدن "ال‌کلاسیکو" به تحریف فرهنگی انجامیده زیرا غوغا سالاری و توجه بیش از حد رسانه‌های جهان به بارسلونا و رئال مادرید، ناقوس مرگ دیگر تیم‌های اسپانیایی را به صدا درآورده است. نابرابری فزاینده در تخصیص منابع و ثروت باعث شده که پس از قهرمانی والنسیا در سال ۲۰۰۵ هیچ تیم دیگری نتواند سلطه‌ی انحصاری بارسلونا و رئال مادرید را درهم‌شکند.^{۱۰} فقدان رقابت پایاپای در لالیگا و کوپادلری نگران‌کننده است زیرا از کاهش ظرفیت فوتبال برای بیان ارزش‌های محلی و ناحیه‌ای در موزائیک ایدئولوژیکی‌ای متوازن خبر می‌دهد. این تقلیل‌گرایی و فرسایش فرهنگی حاکی از آن است که تنها کاتالونیا، و تا حد کمتری، باسک توانسته‌اند در برابر امیال رسانه‌های جهانی مقاومت کنند. بنابراین، هر چند "ال‌کلاسیکو" ممکن است که امر محلی، ناحیه‌ای، ملی و جهانی را در ملغمه‌ای پست‌مدرن به هم بیامیزد اما سلطه‌اش به انسجام فرهنگی در گالیسیا، اندلس، کانتابریا و آستوریاس آسیب رسانده است.

^۹ به معنی "ورزش‌های کاتالونیایی".

^{۱۰} این مقاله پیش از قهرمانی اتلتیکو مادرید در فصل ۲۰۱۴-۲۰۱۳ نوشته است.

سخن آخر

تقلیل فوتبال باشگاهی اسپانیا به رئال مادرید و بارسلونا اسفناک است. تمرکز افراطی رسانه‌های جهان بر این دو تیم به تکثر فرهنگی صدمه زده و باعث شده که مخاطبان این رسانه‌ها درکی سطحی از عمق و دامنه‌ی فوتبال اسپانیایی داشته باشند. هویت در قاموس فوتبال اسپانیایی همچنان امری پیچیده است و جهانی شدن، مرزهای میان هویت‌های فرهنگی را کم‌رنگ کرده است. تا زمانی که رقابت پایاپای در لالیگا از سر گرفته نشود، خطر نابودی سنت را تهدید خواهد کرد. اگر نابرابری‌های فرهنگی و ورزشی جهانی شدن کاهش نیابد، همه چیز در پای کالا، مصرف و تجارت قربانی خواهد شد.

بازنویسی و برگردان: عرفان ثابتی